

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۳۹۳/۰۱/۳۰

تبیین مسئله خمس در اسلام (۲۴) - نامه‌های پیغمبر اکرم، به سران قبایل برای دریافت خمس (۸)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سیما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله.

مباحث گذشته ما پیرامون مکاتبات رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) به سران قبایل و شخصیت‌های مختلف در رابطه با نماز و زکات و خمس بود. تعدادی از نامه‌ها را خواندیم، اکنون یک جمع بندی انجام می‌دهیم و وارد بحث بعدی می‌شویم.

### نامه پیغمبر اکرم به «اکیدر»!

روایتی را که «ابن سعد» در کتاب «الطبقات الكبرى» جلد اول صفحه ۲۸۸ آورده است، در مورد نامه رسول گرامی اسلام به «اکیدر» هست.

حضرت در این نامه می‌فرمایند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ لِأَكِيدِرَ حِينَ أَجَابَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَخَلَعَ الْأَنْدَادَ

وَالْأَصْنَامَ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ سَيْفِ اللَّهِ فِي دَوْمَةِ الْجَنْدَلِ وَأَكْتَنَافِهَا»

این نامه محمد فرستاده خداوند است به اکیدر وقتی که مسلمان شد و بت و بت پرستی را کنار گذاشت.

الطبقات الكبرى، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، دار النشر: دار صادر

- بيروت، ج ١، ص ٢٨٨ و ٢٨٩، ذكر بعثة رسول الله ﷺ الرسل بكتبه إلى الملوك يدعوهم إلى الإسلام وما

كتب به رسول الله لناس من العرب وغيرهم

این نامه خطاب به «اکیدر» نوشته شده است و در رابطه با «خالد بن ولید» است.

به چه دلیل خالد بن ولید «سیف الله» خطاب شد؟!

واژه «سیف الله» که در اینجا آمده است که بعضی افراد می‌خواهند استفاده کنند که لقب «خالد بن ولید» بوده است. در قضیه «مالک بن نویره» که ایشان رفت و مسائلی پیش آمد، با اینکه «مالک بن نویره» و یارانش نماز صبح را پشت «خالد بن ولید» خواندند؛ اما چشم «خالد بن ولید» به همسر «مالک بن نویره» افتاد که بسیار زیبا بود. «خالد بن ولید» به بهانه ارتداد «مالک بن نویره» را کشت و با همسر او نزدیکی کرد.

سپس سر «مالک بن نویره» را از بدن جدا کرد و جلوی خانواده و همسر و فرزندان و برادر او، سرش را زیر دیگ گذاشت و غذا پختند.

پس از آن ماجرا «خالد بن ولید» اهل بیت «مالک بن نویره» را اسیر کرد و به مدینه آورد و تا اواخر عمر ابوبکر ایشان جزو اسرا بودند. بعد از اینکه عمر به خلافت رسید، خاندان «مالک بن نویره» را از زندان آزاد کرد.

عمر به ابوبکر گفت این شخص زنا کرده است و باید او را سنگسار کنیم:

«والله لاهجرنک بحجارة»

به خدا من تو را سنگسار می‌کنم.

اما ابوبکر گفت:

## «ان خالد تأؤل فأخطأ»

خالد اجتهاد کرده و خطا کرده و ثوابی هم برده است.

با اینکه او انسان بی‌گناهی را کشته و مرتکب زنا هم شده است، به دلیل اینکه قتل و زنا او مبتنی بر اجتهاد او بوده است ثواب هم برده است!!

عمر اصرار زیادی به ابوبکر کرد که «خالد بن ولید» را عزل کن! ولی ابوبکر گفت: من شمشیر خدا که پیغمبر اکرم او را باز گذاشته، در قلاف نمی‌گذارم!!

به همین جهت از آن پس اهل سنت زمانی که از «خالد بن ولید» تعبیر می‌کنند، او را سیف الله خطاب می‌کنند. ما دلیل قاطعی که راجع به سیف الله از ناحیه نبی مکرم اسلام اطلاق شده باشد، ندیدیم. البته بعضی از دوستان ما استدلالی دارند بر اینکه یکی از اجداد «خالد بن ولید»، سیف الله نام بوده است؛ زیرا گاهی مواقع فردی را به پدر، پدر بزرگ یا جد اعلای او نسبت می‌دهند. «خالد بن ولید» و «خالد سیف الله» یعنی «خالدی» که از نواده‌های سیف الله است!

اجتهاد به معنای آنچه که دل او خواسته است، می‌باشد. اجتهاد باید یا از کتاب باشد و یا از سنت باشد؛ اما در اینجا کتاب و سنت در کار نیست. مراد از اجتهاد که عمر بن خطاب افرادی را می‌فرستاد، پرسید در آنجا اگر مسئله‌ای برایتان پیش بیاید چکار می‌کنید؟!

گفتند: ما به کتاب خدا مراجعه می‌کنیم. او گفت: اگر در کتاب نبود چکار می‌کنی؟! در جواب گفت: به سنت مراجعه می‌کنم. عمر پرسید: اگر سنت هم نبود چکار می‌کنید؟! در جواب گفت:

«اجتهدوا بالرأی»

آنچه که رأی من هست به آن عمل می‌کنم.

اجتهاد به معنای عمل دلخواه فرد است. «ابن عقیل» که یکی از علمای اهل سنت است که کتابی هم در رد معاویه نوشته است، او می‌نویسد:

ما به شیعیان اعتراض می‌کنیم که شما معتقد به عصمت چهارده نفر هستیم؛ اما بی توجه به این هستیم که خودمان به عصمت ۱۲۰ هزار صحابه عقیده داریم!!

بنده بارها گفتم که بحث عصمت صحابه نیست؛ بلکه فوق عصمت است. اگر ما می‌گوییم ائمه طاهرین (علیهم السلام) عصمت دارند، به این دلیل است که می‌گوییم ائمه طاهرین از آنجایی که به هیچ وجه گناه نکردند بلکه تصمیم قطعی هم دارند بر اینکه نه تنها گناه نکنند، بلکه فکر گناه هم به ذهنشان خطور نکند. خداوند عالم به دلیل تصمیم قطعی این چهارده نور پاک به آنان ملکه‌ای داده است که این بزرگواران گناه نکنند.

عصمت در حقیقت یک قدرتی در ملکه خدادادی است که اطراف گناه نگردند. آن‌ها می‌گویند: صحابه گناه می‌کنند، اما گناه آنان نوشته نمی‌شود و این دیگر فوق عصمت است.

عصمت به معنای این است که گناه نکند. به قول آقایان صحابه معصوم نیستند و گناه می‌کنند؛ اما گناهشان نوشته نمی‌شود زیرا رسول گرامی اسلام فرموده است: هرچقدر دلتان می‌خواهد انجام بدهید، خداوند شما را بخشیده است!!

این روایت در کتاب «صحیح بخاری» وارد شده است. او می‌نویسد:

**«اغْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»**

هر کاری دوست دارید انجام بدهید خداوند شما را بخشیده است.

صحیح البخاری، المؤلف: محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن المغيرة البخاری، أبو عبد الله، مصدر الكتاب:

موقع وزارة الأوقاف المصرية، ج ۱۱، ص ۴۱، باب ۱۴۱- باب الجاسوس

طبق این روایت کافی است یک نفر صحابه باشد یا در جنگ شرکت کرده باشد، این افراد معصوم هستند!!  
یعنی وقتی که این افراد مثلاً اهل بدر شدند، القاء خصوصیت می‌کنند. وقتی که این افراد القاء خصوصیت را یاد گرفتند، مشکل زیادی ندارند.

### مصادیقی از مقام فوق عصمت «عمر بن خطاب»

آقایان دقت کنند و به تناسب پیش آمد مطلبی ضروری است. امروزه یکی از شبهاتی که آقایان وهابی نسبت به شیعه مطرح می‌کنند، همین است.

یکی از ادله‌ای که آقایان نسبت به آن کفر شیعه را ثابت می‌کنند و می‌گویند: "شیعه کافر است!" این است که می‌گویند: شیعیان معتقد به عصمت ائمه طاهرين هستند.

آن‌ها معتقدند: "پیغمبر اکرم هم معصوم نبوده است، تنها در زمان ابلاغ وحی معصوم بوده است و شیعیان ائمه طاهرين را از پیغمبر اکرم هم بالاتر می‌برند."

«ابن عربی» می‌گوید: در آیه شریفه «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ از بزرگترین مصادیق این آیه، «عمر بن خطاب» و «احمد بن حنبل» است:

«ولهذا قال في عمر بن الخطاب يذكر ما أعطاه الله من القوة يا عمر ما لقيك الشيطان في فج إلا سلك

فجاً غير فجك»

عمر بن خطاب خداوند به تو یک نیرو و قدرتی داده است که تو از هر کوچه‌ای بروی، شیطان از کوچه دیگر می‌رود.

نویسنده معتقد است که شیطان به قدری از عمر بن خطاب می‌ترسد که هیچ موقع جرئت نمی‌کند با عمر در یک خیابان قرار بگیرد و از خیابان دیگر می‌رود.

سپس می‌گوید:

«فدل على عصمته بشهادة المعصوم»

این مطلب به شهادت پیغمبر اکرم دلیل بر عصمت عمر است.

«وقد علمنا إن الشيطان ما يسلك قط بنا إلا إلى الباطل»

شیطان قطعاً ما را به سمت مسیر باطل می‌برد،

«وهو غير فج عمر بن الخطاب»

این مسیر قطعاً غیر از راهی است که عمر بن خطاب می‌رود.

«فما كان عمر يسلك إلا فجاج الحق بالنص»

عمر در مسیری قرار نمی‌گیرد، مگر از جاده حق و آن هم با نص پیغمبر اکرم.

الفتوحات المكية في معرفة الاسرار الملكية، اسم المؤلف: محيي الدين بن علي بن محمد الطائي

الخاتمي، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م، الطبعة: الأولى، ج ١، ص ٢٦١،

الباب الثلاثون في معرفة الطبقة الأولى والثانية من الأقطاب الركبان

همچنین «احمد بن حنبل» روایتی می‌آورد که می‌گوید:

«أن عمر بن الخطاب ينطق على لسانه ملك»

همواره ملکی بر زبان عمر بن خطاب سخن می‌گفت.

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت

- ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصی الله محمد عباس، ج ۱، ص ۲۶۳، ح ۳۴۱

او می‌گوید: زمانی که عمر به سخن درمی‌آمد، در اصل ملکی که بر زبان عمر بود سخن می‌گفت و خود عمر سخن نمی‌گفت. ظاهراً لب‌های عمر حرکت می‌کنند، اما در حقیقت گوینده ملک است. ملائکه هم گناه و معصیت نمی‌کنند!!

او می‌گوید: گاهی مواقع شیطان از زبان پیغمبر اکرم آیاتی را بیان می‌کند. حال ما در مسائل عادی کار نداریم، اما می‌گویند: "زمانی که پیغمبر اکرم مشغول دریافت وحی بوده‌اند، گاهی مواقع شیطان از زبان ایشان هم سخن می‌گوید!!"

این افراد معتقدند: گاهی مواقع شیطان از زبان پیغمبر اکرم سخن می‌گوید، اما هیچ موقع از زبان شیطان سخن نگفته است و عمر بن خطاب هر جایی که باشد شیطان آنجا نیست!! شخصی در مورد این ادعا می‌گفت: در هر مکانی یک شیطان کافی است.

«ابن تیمیه» خدای وهابیت در همین زمینه می‌گوید:

«وثبت عن قيس عن طارق بن شهاب قال كنا نتحدث أن عمر يتحدث على لسانه ملك»

ما همه صحابه همیشه می‌گفتیم که ملکی همیشه بر زبان عمر تکلم می‌کرد.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس، دار النشر: مؤسسة

قرطبة - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج ۶، ص ۶۵

«ثبت» به معنای روایت قطعی است و همچنین کلمه «کنا» دلیل بر استمرار است.

البته من نمی‌دانم چرا ملک زبان عمر، زمانی که شخصی از عمر در مورد تیمم از او پرسید خوابیده بود و او اینگونه پاسخ آن شخص را داد!!

شخصی از عمر پرسید: غسل بر من واجب شده است، با توجه به اینکه امکانات غسل کردن برایم فراهم نیست آیا می‌توانم تیمم کنم و نمازم را به جا آورم؟! عمر در پاسخ گفت: نه، چند ماه هم طول بکشد و نتوانی غسل کنی حق نماز خواندن نداری!!

«عمار» به این حکم اعتراض کرد و گفت من به همراه خودت نزد رسول گرامی اسلام آمدم و گفتیم: ما دو نفر در مسافرت بودیم و غسل بر ما واجب شد. من با خاک تیمم کردم و نماز خواندم، اما دوستم نماز نخواند. پیغمبر اکرم فرمودند: کار تو صحیح بوده است!

قرآن کریم هم در این باره به صراحت می‌فرماید:

**(أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا)**

یا یکی از شما از بیت خلوت آمده، و با زنان تماس جنسی پیدا کردید، و برای غسل آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید، یعنی دست به خاک زده صورت و دو دست خود را مسح کنید، که خدا بخشنده آمرزگار است.

**سوره نساء (۴): آیه ۴۳**

ملکی که به زبان عمر بن خطاب سخن می‌گفت، ظاهراً آن موقع خواب بوده است و نتوانسته است به عمر مشورت بدهد. ما امثال این قضایا فراوان داریم، اما تعبیر روشن آن در همان روایت است.

همچنین «مجاهد» هم در مورد عمر می‌گوید:



«عن مجاهد قال: كان عمر إذا رأى رأياً نزل به القرآن»

مجاهد می‌گوید: وقتی از ذهن عمر مسئله‌ای خطور می‌کرد بلافاصله جبرئیل طبق آن آیه نازل می‌کرد.

تاریخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة

الله بن عبد الله الشافعي، سنة الولادة ٤٩٩ / سنة الوفاة ٥٧١، تحقيق محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة

العمرى، الناشر دار الفكر، سنة النشر ١٩٩٥، مكان النشر بيروت، ج ٤٤، ص ١١٤، باب في آباء من اسمه

عمر

این مطلب بسیار بالاتر از مطالب قبلی است و به این معناست که حتی خداوند متعال هم در اختیار عمر بن

خطاب است!! همین که عمر مسئله‌ای را تصور می‌کرد، خداوند متعال به جبرئیل دستور می‌داد که طبق تفکر

عمر آیه‌ای نازل کند!!

آقایان در مورد عمر بن خطاب حدود ۱۲ کتاب در مورد موافقات عمر بن خطاب نوشتند که تعدادی از آنان را در

عربستان سعودی چاپ کرده‌اند.

«سیوطی» یکی از آن افراد است که ۲۱ مورد روایت در کتب خود در رابطه با عمر بیان کرده است. به قول

معروف: کسی که خانه‌ای شیشه‌ای دارد، به دیگران سنگ پرت نمی‌کند.

تعبیری که «نووی» در مورد این روایت رسول گرامی اسلام که فرموده باشد: «والذی نفسی بیده ما لقیک

الشيطان قط سالکا فجا إلا سلک فجا غیر فجک»؛ می‌گوید:

«ان الشيطان متى رأى عمر سالکا فجا هرب هيبة من عمر»

شیطان وقتی می‌بیند عمر از کوچه‌ای می‌رود از هیبت عمر فرار می‌کند،

«وفارق ذلک الفج»

از کوچه‌ای که عمر می‌رود جدا می‌شود

«وذهب فی فج آخر لشدة خوفه من بأس عمران يفعل فيه شيئا»

از کوچه دیگری می‌رود زیرا می‌ترسد که عمر کاری به دست شیطان بدهد.

حال ما نمی‌دانیم مراد از «شیئا» چیست و چرا شیطان می‌ترسید که مفعول عمر واقع شود. یکی از فقهای

مشهور اهل سنت در مورد عمر می‌گوید: «يَحْتَمَلُ أَنَّهُ ضَرَبَ مِثْلًا لِبَعْدِ الشَّيْطَانِ وَإِغْوَاءِهِ مِنْهُ»

سپس می‌گوید:

«وان عمر فی جميع أموره سالک طریق السداد خلاف ما يأمر به الشيطان»

عمر در تمام کارها راه حق را می‌پیماید، برخلاف آنچه که شیطان به او دستور می‌دهد.

شرح صحیح مسلم؛ النووی، دار الکتب العربی - بیروت - لبنان، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ م، ج ۱۵، ص ۱۶۵، باب

من فضائل عمر رضی الله عنه

البته «نووی» می‌گوید: ما این حرف را قبول نداریم، اما شیطان از شدت هیبت عمر فرار می‌کند.

«ابن حجر عسقلانی» هم در مورد اینکه چه کسانی عصمت عمر بن خطاب را اثبات می‌کند و چه کسانی عصمت

عمر را اثبات نمی‌کند بحث مفصلی در کتاب «فتح الباری» جلد ۷ صفحه ۴۷ دارد.

«اوزاعی» در تعبیر خود کمی شلوغ کرده است و می‌گوید:

«قال الأوزاعي وغيره: (من أخذ بقول المكيين في المتعة، والكوفيين في النبيذ، والمدنيين في الغناء،

والشاميين في عصمة الخلفاء، فقد جمع الشر)»

هر کس در مسئله متعه نظر مکی ها را بگیرد و در شراب قول کوفی ها را و در غنا نظر مدینه ای ها را و در عصمت خلفاء نظر شامی ها را قبول کند، تمام شر را جمع کرده است.

صحیح شرح العقيدة الطحاوية؛ حسن بن علی السقاف، ناشر: دار الإمام النووی - عمان - الأردن، ۱۴۱۶

- ۱۹۹۵ م، ص ۳۳، ح ۵

معلوم می‌شود که عصمت خلفا همگی برگرفته از فرهنگ شامیین بوده است که فرهنگ شام فرهنگ نصب است. حتی «ابن تیمیه» می‌گوید: شامیین در نصب امیرالمؤمنین ضرب المثل بوده‌اند. بنابراین عبارت «اوزاعی» تمام قضیه را روشن کرده است که عصمت از کجا سرچشمه گرفته است.

### در بیان عصمت «ابوبکر»!

البته من در رابطه با عصمت ابوبکر هم چیزی داشتم و آقایان دقت کنند تا آن را مطرح کنم. «تفتازانی» در رابطه با ابوبکر خلیفه اول می‌گوید: اجماع داریم بر اینکه واجب نیست که این افراد معصوم باشند.

«واحتج أصحابنا على عدم وجوب العصمة بالإجماع على إمامة أبي بكر وعمر وعثمان رضي الله عنهم مع الإجماع على أنهم لم تجب عصمتهم وإن كانوا معصومين بمعنى أنهم منذ آمنوا كان لهم ملكة اجتناب المعاصي مع التمكن منها»

بزرگان ما بر شرط نبودن عصمت در خلافت به خلافت و امامت ابوبکر و عمر و عثمان استدلال کرده‌اند. با اینکه اجماع کرده‌اند بر این عصمت ایشان واجب نیست. هر چند ایشان معصوم هم بودند. به این معنی که از زمانی که ایمان آوردند یک ملکه جلوگیری کننده از گناه برای ایشان ایجاد شد.

شرح المقاصد فی علم الکلام، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازانی، سنة الولادة / سنة  
الوفاة ٧٩١ هـ، الناشر دار المعارف النعمانية، سنة النشر ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م، مکان النشر باکستان، ج ٢،  
ص ٢٧٩، باب بسم الله الرحمن الرحيم

اگر شیعه بگوید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) معصوم است، غلو است و قتل  
شیعه واجب است؛ اما اگر آقایان بگویند: خلفا - غیر از علی بن ابی طالب - معصوم است، حرفشان درست  
است!!

آنان می گویند: علی بن ابی طالب معصوم نیست، زیرا علی با معاویه جنگیده و عصمت خود را از دست داده  
است، با عایشه جنگیده و عصمت خود را از دست داده است.

ابوبکر خلال هم می گوید:

«رفع الخطأ عن أبي بكر وعمر»

ابوبکر و عمر اصلاً اشتباه هم نمی کنند.

السنة، اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال، دار النشر: دار الراية - الرياض -

١٤١٠ هـ - ١٩٨٩ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عطية الزهراني، ج ٢، ص ٣٠٧

«قرطبي» می گوید:

«لا يجوز أن ينسب إلى أحد من الصحابة خطأ مقطوع به»

کسی حق ندارد به ١٢٠ هزار صحابه بگوید اینها خطا کردند.

الجامع لأحكام القرآن، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار النشر: دار الشعب

– القاهرة، ج ١٦، ص ٣٢١

این روایت به این معنی است که اگر «مالک بن نویره» کاری کرد، خطا نکرده است. اگر عمر دستور حمله به منزل حضرت زهرا (سلام الله علیها) را دادند، کسی حق ندارد بگوید: "او خطا کرده است."

کسی حق ندارد به صحابه‌ای که در کربلا در قتل امام حسین (علیه السلام) سهیم بودند، بگوید: "شما خطا کردید!" جالب این است که «ذهبی» مقداری قدم را بالاتر گذاشته است. توجه کنید زیرا بحث امروز من از بحث‌های طلایی است که دوستان باید خوب دقت کنند.

عزیزان خوب دقت کنید این مطالب به این صورت نیست که در کنار کوهی ریخته باشد و ما جمع کنیم.

من دارم تحدی می‌کنم! این مطالب را در هیچ کتابی و در قوطی هیچ عطار حوزوی و دانشگاهی نمی‌یابید. بحث عصمت، از مباحث و شبهات مهم است و بهترین جواب در پاسخگویی به شبهات، جواب نقضی است.

بیان معاصی و ابتلائات بزرگان این آقایان، بهترین جواب در مسئله عصمت است. شما ببینید که «ابن کثیر دمشقی سلفی» در این زمینه می‌گوید:

«فاحشة اللواط آتی قد ابتلی بها غالب الملوك والأمراء والتجار والعوام والكتاب والفقهاء والقضاة

ونحوهم إلا من عصم الله منهم»

بسیاری از پادشاهان و تجار و عوام مردم و نویسندگان و فقیهان و قضات و امثال ایشان، گرفتار عمل شنیع لواط بودند. مگر عده ای که معصوم بودند.

البدایة والنهایة، اسم المؤلف: إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی أبو الفداء، دار النشر: مكتبة المعارف –

بیروت، ج ٩، ص ١٦٢، ذکر ابتداء أمر السبع بالجامع الأموی

اگر یکی از علمای شیعه چنین حرفی زده بود، کفر تمام شیعیان را به دلیل همین یک حرف اثبات می‌کردند!!

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته